

انتشارات حکیم نظامی گنجه‌ای



## چگونه داستان بنویسیم

نویسنده: دیمون نایت / برگردان: فرزاد علیزاده منصوری

صفحه‌آرایی: کارگاه نشر نظامی

طرح جلد: مجید راستی

مشخصات ظاهری: ۳۱۵ رقی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۶۸-۹۲-۱

ناشر: انتشارات حکیم نظامی گنجه‌ای

چاپ، صحافی و لیتوگرافی: تبریز، نظامی

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰

نقل و چاپ نوشته‌ها با هر گونه برداشت به هر شکل،

منوط به اجازه‌ی رسمی از ناشر است.

نشانی: تبریز، اول خیابان طالقانی، ساختمان نورافزا، طبقه ۱

تلفن: ۰۴۱۳۵۵۴۰۰۵۲-۰۹۱۴۸۶۰۶۹۶۶

آدرس سایت: [Nezamibook.ir](http://Nezamibook.ir)

آدرس الکترونیکی: [Nezami.Pub@gmail.com](mailto:Nezami.Pub@gmail.com)



## چگونه داستان بنویسیم

نویسنده: دیمون نایت / برگردان: فرزاد علیزاده منصوری

سرشناسه: نایت، دیمون، ۱۹۲۲-۲۰۰۲ م. Knight, Damon

عنوان و نام پدیدآور: چگونه داستان بنویسیم / نویسنده دیمون نایت؛

برگردان فرزاد علیزاده منصوری (عمو فرزاد).

مشخصات نشر: تبریز: انتشارات حکیم نظامی گنجهای، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۳۱۵ ص: ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.

شابک: ۱-۹۲-۱۶۸-۶۲۲-۹۷۸، قیمت: ۷۰۰۰۰ تومان

وضعیت فهرست نویسی: فبا

یادداشت: عنوان اصلی: Creating short fiction, 1997.

یادداشت: کتاب حاضر قبلاً با عنوان «داستان نویسی نوین» با ترجمه

مهدی فاتحی توسط نشر چشمه در سال ۱۳۸۱ منتشر شده است.

عنوان دیگر: داستان نویسی نوین.

موضوع: داستان نویسی، Fiction -- Authorship

موضوع: داستان های کوتاه، Short stories

شناسه افزوده: علیزاده منصوری، فرزاد، ۱۳۳۹-، مترجم

رده بندی کنگره: PN۳۳۷۳

رده بندی دیویی: ۸۰۸/۳۱

شماره کتابشناسی ملی: ۸۲۹۹۸۲۶

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فپا

## فهرست

|    |                                                            |
|----|------------------------------------------------------------|
| ۹  | مقدمه                                                      |
| ۱۲ | شما خازق العاده اید!                                       |
| ۱۹ | فصل اول: به عنوان یک نویسنده استعدادتان را توسعه دهید      |
| ۲۳ | چهار پله‌ای که برای داستان نویس شدن باید از آن بالا بروید! |
| ۲۹ | از پله اول بالا رفتن                                       |
| ۳۲ | «دیدن» را یاد بگیریم!                                      |
| ۳۹ | آزمایشی برای «دیدن»                                        |
| ۴۰ | یادگیری «شنیدن»                                            |
| ۴۱ | آزمایشی برای «شنیدن»                                       |
| ۴۴ | «احساس کردن» را یاد بگیریم                                 |
| ۴۷ | همکاری با فرید                                             |
| ۵۳ | تمرینی برای همکاری با فرید                                 |
| ۵۵ | فصل دو: انگاره‌ای به درون داستان                           |
| ۵۷ | ایده گرفتن (انگاره بر گرفتن)                               |
| ۶۳ | برخی اعترافات                                              |
| ۶۷ | «انگاره‌هایی برای دستکاری!»                                |
| ۸۳ | «موضوع»                                                    |
| ۸۶ | «معنا و مفهوم»                                             |
| ۸۷ | «داستان چیست؟»                                             |
| ۹۶ | «آجرهای زیر کف ساختمان»                                    |
| ۹۹ | «تمرینی برای چیدن آجرهای زیر کف ساختمان داستان»            |

|     |                                             |
|-----|---------------------------------------------|
| ۹۹  | «قالب»                                      |
| ۱۰۵ | «سیمپرف آی»                                 |
| ۱۳۹ | ساختمان، ساختار یا شالوده                   |
| ۱۴۸ | داستان‌های نمایشی یا دراماتیک               |
| ۱۵۰ | وضعیت یا موقعیت                             |
| ۱۵۲ | درگیری یا کشمکش                             |
| ۱۵۸ | طرح                                         |
| ۱۶۰ | داستان حل و فصلی                            |
| ۱۶۳ | داستان‌هایی که با آشکارسازی و کشف و شهود... |
| ۱۶۶ | داستان‌های با پایان غافلگیرکننده            |
| ۱۷۳ | داستان‌هایی که طرح ندارند                   |
| ۱۷۷ | فصل سیم: شروع داستان                        |
| ۱۷۹ | چه هنگامی یک داستان آماده است برای شروع؟    |
| ۱۸۱ | خواننده نامرئی...                           |
| ۱۸۴ | پنج پرسش کلیدی...                           |
| ۱۹۰ | به شخصیت‌های داستان، نام‌های مناسب بدهید    |
| ۱۹۲ | سه تمرین برای آفرینش شخصیت در داستان        |
| ۱۹۵ | «به دادمان برسید!»                          |
| ۱۹۶ | موضوع: داستان در باره چیست؟                 |
| ۱۹۹ | پس زمینه منهای مکان                         |
| ۲۰۵ | «خارج از قالب» یا بیرون از چارچوب یعنی چه؟  |
| ۲۱۳ | تمرینی برای شروع داستان                     |
| ۲۱۳ | زاویه دید                                   |

|     |                                                  |
|-----|--------------------------------------------------|
| ۲۱۶ | زاویه دید دانای کل                               |
| ۲۱۹ | زاویه دید بی طرف یا مستقل                        |
| ۲۲۰ | زاویه دید تک شخصیتی (شخص منفرد)                  |
| ۲۲۴ | زاویه دید «چند شخصیتی»                           |
| ۲۲۵ | کدام زاویه دید بهتر و مناسب تر است؟              |
| ۲۳۱ | آمیزه‌ای از چند زاویه دید                        |
| ۲۳۴ | شخص                                              |
| ۲۳۷ | تمرینی برای کاربرد زاویه دید و شخص در داستان     |
| ۲۳۹ | زمان                                             |
| ۲۴۳ | فصل چهارم: نظارت بر یک داستان...                 |
| ۲۴۵ | میشه حواستون به من باشه؟                         |
| ۲۵۶ | اطلاعات                                          |
| ۲۵۹ | کانون تمرکز                                      |
| ۲۶۱ | فشرده گویی و کوتاه نویسی                         |
| ۲۶۴ | تمرینی برای کوتاه نویسی                          |
| ۲۶۶ | دوست داشتنی چون دانه‌های تسبیحی مرغوب            |
| ۲۶۹ | نگرش و شخصیت نویسنده                             |
| ۲۷۲ | لحن و حال و هوا (مود)                            |
| ۲۷۵ | سَبک یا اسلوب                                    |
| ۲۷۷ | تمرینی برای ایجاد تنوع و گوناگونی در جمله پردازی |
| ۲۸۰ | تمرینی برای فصیح و روان نوشتن و...               |
| ۲۸۱ | تمرینی برای دقیق و صحیح نوشتن                    |
| ۲۸۲ | تمرینی برای صرفه جویی و وضوح                     |

|     |                                                  |
|-----|--------------------------------------------------|
| ۲۸۳ | تکرارهای نابجا و ملال انگیز                      |
| ۲۸۴ | غلط نویسیم!                                      |
| ۲۸۵ | عمل منفی                                         |
| ۲۸۵ | گفتگو                                            |
| ۲۸۶ | دو تمرین برای گفتگو نویسی                        |
| ۲۸۷ | علائم و ضمایم گفتار                              |
| ۲۸۸ | گویش (لهجه)                                      |
| ۲۸۹ | یادداشت احتیاط آمیز!                             |
| ۲۹۱ | فصل پنجم: به پایان رساندن داستان                 |
| ۲۹۳ | به هنگام گیر کردن در جایی از داستان چه باید کرد؟ |
| ۲۹۴ | پایان                                            |
| ۲۹۵ | بازبینی، تجدید نظر                               |
| ۲۹۷ | نوشتن برای بازار                                 |
| ۳۰۱ | فصل ششم: می خواهیم نویسنده شویم                  |
| ۳۰۳ | امضای نویسندگی شما (نام هنری)                    |
| ۳۰۴ | عادت های کار                                     |
| ۳۰۶ | دلخوشی ها و ناخوشی ها (اشک ها و لبخندها - م)     |
| ۳۱۰ | قابل انتشار بودن                                 |
| ۳۱۰ | شبکه                                             |
| ۳۱۱ | دوران رکود و اُفت یا ایستایی                     |
| ۳۱۴ | داروها و نویسندگی                                |

به سه دلیل نباید این کتاب را می‌نوشتیم!

نخست آنکه نویسندگی یاد گرفتنی است نه یاد دادنی!

دو دیگر آنکه حتی اگر بنده نگارنده بتوانم نویسندگی را یاد بدهم، شما می‌توانید با مطالعه تنها یک کتاب نویسنده شوید! سه دیگر آنکه حتی اگر شما می‌توانید هم نویسندگی را از این راه یاد بگیرید با آموختن روش‌ها و مراحل نویسندگی و صرفاً بکار بردن این شیوه‌ها در داستان نویسی، عملاً خلاقیت خود را در امر نویسندگی را منکوب کرده‌اید!

هرچند سه دلیل بالا ظاهراً با فلسفه پدید آوردن این کتاب متناقضند ولی به گمانم کمی تا قسمتی حقیقت دارند! روشن است که برای یاد گرفتن نویسندگی باید بنویسید، نیز واضح و مبرهن است که ساختن یک داستان خوب مثل سرهم کردن یک وسیله از روی راهنمای آن نیست؛ و گاه بارقه‌های آفرینش یک داستان (یا هر اثر هنری دیگر) به طور ناخودآگاه در ذهن آدمی می‌درخشند بی آنکه حواس و هوشیاریش را روی موضوع اثر متمرکز ساخته باشد ...

سال‌ها پیش هم اگر کسی به من می‌گفت که نویسندگی را نمی‌توان یاد داد، نظر موافق مرا می‌شنید البته با دلایلی متفاوت با آنچه پیشتر گفتم.

در آن زمان برایم اهمیتی نداشت که کسی با آموزش‌های من، نویسنده بشود یا نشود! و درضمن مانند هر نویسنده حرفه‌ای دیگر می‌دانستم که خودم نویسندگی را از کتاب و راهنما و دستورالعمل

فرانگرفته‌ام و چون نمی‌دانستم که چطور و چرا نویسنده شده‌ام طبعاً و تبعاً نمی‌توانستم به کسی هم درباره چگونگی نویسندگی چیزی بگویم. بعدها زمانی که در یک نگاه مطالعه حرفه‌ای در نیویورک مسئول پاسخ دادن به نامه‌های نویسندگان جوان بودم متوجه شدم که این نویسندگان از نداشتن یک طرح منسجم در داستان خودشان سخن می‌گویند و این کمبود را عامل اصلی - بد از آب درآمدن - داستان‌شان می‌دانند... ملتفت شدم که درست می‌گویند و... دانستم که علاوه بر عنصری به نام طرح، عناصری چون شخصیت پردازی، زاویه دید و غیره... ویژگی‌هایی است که می‌توان درباره‌شان یاد گرفت...

پس می‌توان یلدشان هم داد!

در واقع می‌اندیشیدم که قواعد انحصاری و درعین حال پنهانی را یافته‌ام که به کار همه علاقه‌مندان نویسندگی بیاید!

مدتی گذشت و من در کارگاه‌های نویسندگی با معضل شخصی‌ام مواجه شدم:

خودم دانش اندکی در باره هنر نویسندگی و قواعد آن داشتم و بر من معلوم می‌شد که بسیاری از دانسته‌هایم نیز اشتباه بوده‌اند! - مثلاً این باور که هر داستانی می‌بایست طرح منسجمی داشته باشد - چرا که فراوانند داستان‌های بدون طرح...

به روزگاری که من و همسرم تدریس در کارگاه داستان نویسی کلاریسون<sup>۱</sup> را آغاز کردیم در سال ۱۹۶۸، هردومان کارآمخته مرکز مشاوره نویسندگان - میلفورد<sup>۲</sup> بودیم ولی هیچ کدام تجربه تدریس به

1. Clarion

2. Milford



نوآموزان داستان نویسی را نداشتیم؛ در همان گام نخست دانستیم که سخت‌ترین بخش کارمان این خواهد بود:

فهمیدن اینکه هنرآموزان چه چیزهایی نمی‌دانند!

فهمیدیم که عده‌ای اصلاً عبارت - زاویه دید - به گوششان نخورده است و عده‌ای دیگر حتی نمی‌دانند - طرح در داستان - یعنی چه! یکی از هنرآموزان به من و همسرم گفت که: «... داستان را یک رشته حوادث و چیزهای سرگرم کننده می‌دانم...»

گام پسیمنان فهمیدن این بود که نویسندگان جوان چه چیزهایی از اصول داستان نویسی را ندانسته بکار می‌برند... و تنها بعد از این مرحله بود که توانستیم برنامه آموزشی مان را تدوین کنیم و به نوآموزان داستان نویسی تمرین بدهیم و این برنامه‌ی سال‌های بعدی کار ما شده بود در کارگاه داستان نویسی کلاریون؛

اکنون هم برنامه مشابهی در ترم تابستانی دانشگاه ایالتی میشیگان<sup>۱</sup> داریم، جایی که همواره دانشجویان ناآگاه نسبت به عناصر داستان، وجود دارند! شاید متکبران می‌اندیشیدم که می‌توان فنون نویسندگی را یاد داد چنانکه حال به این باور رسیده‌ام!

ولی این پرسش برایم مطرح بوده است: آیا شیوه‌های داستان نویسی باید آموزش داده شوند؟ و فکر می‌کنم چنین پرسشی همواره مطرح خواهد بود!

به تجربه دریافته‌ام که همواره نویسندگانی نگران از دست دادن قابلیت داستان نویسی‌شان یا از دست دادن میل آفرینش داستان در خویشند: با پرداختن به فنون داستان نویسی!

البته من نمی‌توانم مانع از ایجاد چنین دغدغه‌ای در ضمیر ناخودآگاه خواننده این کتاب بشوم، پس این بخت را به او می‌دهم که بتواند بدون خواندن کتابم داستان بنویسد!

مانند هزارها نویسنده‌ای که در سده‌ها سال گذشته داستان نوشته‌اند و به هیچ کتاب راهنمای نویسندگی هم مراجعه نکرده‌اند! مگر آدم‌ها برای انجام آیین زناشویی شان به کتاب‌های راهنمای مسائل جنسی مراجعه می‌کنند؟!

این کتاب چون کتاب‌های مشابه اش، پیغامی است درون یک بطری شیشه‌ای در بسته - که دریانوردان به دریا می‌افکندند شاید کسی بیابدش - ...

من خویشتن را می‌شناسم اما نمی‌دانم شمایی که کتاب را در پیش چشمانتان گشوده‌اید، که هستید؟ همو که در بطری پیغام مرا باز کرده است و آنرا می‌خواند؟

به گاهی که من، درباره شما، خواننده کتابم می‌اندیشم، چهره هاتان را در کلاس‌های درسم مجسم می‌کنم که با چشمانی تیزبین روبرویم نشسته‌اید ... نویسندگانی در خط شروع مسابقه!

که با نگاهی درخشان و هوشیار به من می‌نگرید، اما این نگاه‌ها هرگز گویای نویسنده بالقوه بودن صاحبانشان نیست!

خلاقیت واژه‌ای است که تمایلی به استفاده از آن ندارم زیرا برآستی نمی‌دانم چه معنایی در پس پشت این واژه پنهان است... زیرا از زبان ادیبان و حتی روانشناسان شنیده‌ام که - خلاقیت - مفهومی پیچیده است که به دشواری می‌توان تعریفی برایش ارائه کرد... هرچند روانشناسان تلاش داشته‌اند به اندازه گیری میزان خلاقیت

آدم‌ها پردازند ولی ناموفق بوده‌اند چرا که نمی‌دانستند: برآستی «چه چیزی» را می‌بایست اندازه می‌گرفتند...

با این وجود من تمایل آنها - به ساختن مفهومی به نام خلاقیت - را در درک می‌کنم، در شرایطی که نمی‌دانند واقعاً مفهوم مد نظرشان چیست و از کجا پدید می‌آید!

روانشناسان به دانش اندکی درباره خصوصیات و شخصیت نویسندگان دست یافتند؛

نویسندگان را فردگرا، شک‌گرا، تابوشکن، گاهی مسخره‌انزواطلب دانستند که به گمان این - روانشناسان - افراد قابل اطمینانی هم نیستند... و خود واقعی‌شان در پشت وجود ظاهری‌شان پنهان است؛ برنامه‌ی زمانی مرتبی ندارند... دوستان‌شان آدم‌های عجیب و غریبی هستند... و حتی... نویسندگان حرفه‌ای، مانند مجرمان، از اجتماع دوری می‌کنند... اغلب‌شان شغل عادی یا مرتبط به حرفه نویسندگی ندارند... رفتن و آمدن‌شان خوش‌خوشانه است و گویی تنها بر مبنای لطافت طبع‌شان زندگی می‌کنند! اما آنچه خودم به تجربه دریافته‌ام نویسندگان، انسان‌هایی پی‌جو و کنجکاوند - نسبت به سایرین - و محدوده این کنجکاوی بسیار گسترده است؛

نویسندگان هوشیارتر از دیگران هستند و شما مصاحبت با آنها را بسیار مطبوع می‌یابید؛ اغلب‌شان آزاد از قید و بندهای مرسوم در رفتار و گفتار سایر مردم‌اند و این بخشی از هویت‌شان است.

نویسندگان غالباً مایل نیستند برای کسی کارکنند، آن‌ها تخیل پویایی دارند و همواره به دنبال نشان دادن اندوخته‌های ذهنی‌شان به شیوه‌ای دیدنی، شنیدنی و ملموس‌آستند.

خود شما هم که این مطلب را می‌خوانید احتمالاً خوشتن را اینگونه یافته‌اید و شاید هنوز شگفت زده باشید که شغلتان نویسندگی است! (بی‌گمان منظور نویسنده، خواننده هموطن من نبوده است! - مترجم) هرچند به نظرم نویسنده بودن بیش از استعداد و قریحه، به عزم و پشتکار و حتی بخت و اقبال نیازمند است.

با این حال به گمان بیشتر مردم، داشتن استعداد نویسندگی، ویژگی مشترک همه داستان نویسان است که تبعاً اهمیت بیشتری از شغل اصلی یک نویسنده دارد.

به تجربه دریافته‌ام که جوانانی با استعداد درخشان در نویسندگی، از نوشتن بازمانده‌اند و استعدادشان ظهور و بروز نیافته است از سوی دیگر افرادی با استعداد متوسط و حتی کم، که عزمشان جزم بوده و مصمم به نویسنده شدن بوده‌اند با تلاش و کوشش به نویسندگانی کاملاً حرفه‌ای بدل شده‌اند؛ من نمی‌توانم پشتکار و عزم جزم را در شما ایجاد کنم و حتی اگر می‌توانستم مایل بدین کار نبودم! آنچه می‌توانم انجام دهم تلاش برای گفتن این مطلب است که: شما هم می‌توانید!... و من کمکتان می‌کنم تا با فرا گرفتن مهارت‌های نویسندگی از سطح نویسنده‌ای تازه کار و مبتدی به سطح نویسنده‌ای حرفه‌ای و کارآزموده ارتقاء یابید.

یک داستان خوب و مورد استقبال خوانندگان، در واقع اندامواره ای استوار و تندرست است در تمامی اجزایش؛... البته نه به عنوان بخش‌های جداگانه‌ای که به هم پیوسته‌اند و داستان را ساخته‌اند؛ هماهنگی و رفتار موزون اجزای داستان از ابتدا تا انتهاست که زیبا و مقبولش می‌سازد.

در واقع اگر داستانی با اقبال خوانندگان مواجه شد هیچ علت مشخصی نمی‌توان برای این اقبال، بیان کرد، مگر آنکه بنشینیم و اجزاء تشکیل دهنده یک داستان را برشماریم و با آن داستان موفق تطبیق دهیم... شاید تازه در این هنگام یک نویسنده نورسیده به فکر عناصر داستانی و چگونگی کارکرد آنها بیافتد، تا بتواند روزی بر این عناصر تسلط بیابد.

سیاری از دوستان نویسنده‌ی من چنین دیدگاهی دارند، آنان فنون نویسندگی را پیش خود آموخته‌اند و سد البته دیگران هم می‌توانند اینچنین عمل کنند.

هرچند آن دوستان من احتمالاً سالهای خاکستری رکود و کساد کارشان، که تمام مدت در تلاش بودند تا بفهمند: چگونه باید داستان نوشت؟ را فراموش کرده‌اند!

در اینجا باید بگویم نویسندگی برای شما دوستان مثل دوچرخه سواری است: از آسان‌ترین کارها در دنیا... اما به یاد بیاورید در آغاز چند بار به زمین افتادید تا راندن دوچرخه را یاد گرفتید؟!

در این دیباچه به شما خواننده گرامی کتاب، صادقانه می‌گویم که در بخش‌هایی از کتاب، نظریاتم به گونه‌ای جزمی و گاه متعصبانه بیان شده است و تظاهر به بی طرفانه بودن عقاید من نمی‌کنم، پس طبعاً مرا خودپسند و متکبر و خود محور خواهید پنداشت ولی به گمان همکاران نویسنده‌ام چنان نبوده و نیستم!

باور کنید، اگر می‌توانستم گرایشات متعصبانه‌ام را به کلی سرکوب می‌کردم... ولی در هشتاد سالگی - سن الانم - امیدی به تغییر نیست!

در اینجا می‌خواهم به شما هشدار بدهم که: به طور سد در سد به هر آموزه‌ای درباره داستان نویسی اعتماد نکنید حتی آموزه‌های خودم! فقط تصور نکنید که اگر در زمینه‌ای یک نویسنده معتبر، نظری خلاف نظر شما داشت، لزوماً شما در اشتباهید یا او!

بدانید که در مقام یک نویسنده تازه کار شما مشکلات نوشتاری ویژه خود را دارید و بسیاری از راه حل‌های آن مشکلات را خود می‌بایست بیابید و گرنه همیشه این اشکالات در آثار شما باقی خواهد ماند... چرا گفتم برخی اشکالات کارتان و طریقه رفع آنها را خودتان باید بیابید؟... زیرا هیچکس صادق‌تر از خودتان با خودتان نیست!

سرانجام باید بگویم که علی‌رغم سخنانی که در این دیباچه بر زبان آوردم شما ممکن است وسوسه بشوید همه درس‌های مرا موبه موبه بکار ببندید که داستانی خوب بیافرینید ولی بی‌گمان چنین کاری، خواسته من نیست، چرا که این رفتار آدم‌های گنگ است! ریچارد مک‌کنا که نویسنده‌ای با استعداد و دانش و برآستی هنرمند است در آغاز کارش مرتکب چنین اشتباهی شد... داستانی نوشت با عنوان - مسافرت با یک مرد کوچک<sup>۱</sup> - (ضعف داستان از عنوانش هویدا بود...) از شما می‌خواهم که تلاش کنید و مهارت‌های نویسندگی‌تان را ارتقاء ببخشید: در یک محدوده زمانی که برای خود معین می‌کنید مثلاً در یک برهه، شخصیت پردازی را فرا بگیرید، در برهه‌ای دیگر، طرح در داستان را و... تا جایی که احساس نمایید در هر یک از این موارد برآستی پیشرفت کرده‌اید... سپس یک عنوان دیگر از فصول درسی را برای آموزش برگزینید و آموختن را ادامه دهید...

1. A travel with a little man